

## The Historical Sociology of Social Contract in the Arab World

**Mahdi Zibae\***

Assistant Professor, Political Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran

### Abstract


The recent uprisings in the Arab world that alike the previous ones were started from North Africa (Sudan and Algeria) have limitedly spilled over into Iraqi and Lebanese states; it made one more time necessary for scholars to consider the relations between state and society. In general, the social contract within the Arab world since the post-independence era to Arab uprisings is included in three sections in which the quality of relations between state and society are varied. In other words, the social contract of the Arab world in the modern era (after the First World War) was influenced more by the interests and policies of the major actors in the international environment than by the internal components. In the light of the historical sociological theory of international relations, this article intends to examine the social contract of the Arab world in a historical perspective. In this regard, while focusing on the social contract leading to the Arab unrest, some of the obstacles to the formation of a new and comprehensive social contract in the Arab world will be mentioned.

**Keywords:** Uprisings, Social contract, States, Society, Relation.

---

\* Corresponding Author: zibaei@soc.ikiu.ac.ir

## جامعه‌شناسی تاریخی قرارداد اجتماعی در جهان عرب

مهدی زبائی  \* | استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

### چکیده

ناآرامی‌های اخیر در جهان عرب که به مانند موج پیشین از شمال آفریقا آغاز شد و به طور محدود به دولت‌های عراق و لبنان در خاورمیانه عربی گسترش یافت، ضرورت توجه مجدد به مناسبات بین دولت و مردم در جهان عرب را برجسته می‌سازد. سیر ارتباط بین دولت و مردم در کشورهای عربی طی دوره پسااستقلال، مبین سه دوره تاریخی می‌باشد. صرف‌نظر از مشخصات و شرایط ظهور دوره‌های مذکور که در متن مقاله مورد اشاره قرار خواهد گرفت، تاثیر محیط بین‌الملل در تعیین کم و کیف رابطه دولت-جامعه در جهان عرب غیر قابل انکار است. بعبارت دیگر، قرارداد اجتماعی جهان عرب در دوران مدرن (پس از جنگ جهانی اول)، بیش از آنکه متأثر از مولفه‌های داخلی باشد تحت تاثیر منافع و سیاست‌های بازیگران بزرگ در محیط بین‌الملل بوده است. این مقاله قصد دارد در پرتو نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل، قرارداد اجتماعی جهان عرب را در یک چشم‌انداز تاریخی بررسی کند. در این ارتباط، ضمن تمرکز بر قرارداد اجتماعی منتهی بر ناآرامی‌های عربی، پاره‌ای از موانع شکل‌گیری قرارداد اجتماعی جدید و فراگیر در جهان عرب مورد اشاره قرار خواهند گرفت.

**واژگان کلیدی:** ناآرامی، قرارداد اجتماعی، دولت، جامعه، بین‌الملل.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

قرارداد اجتماعی اندیشه‌ای است که تاریخ آن به یونان باستان باز می‌گردد و دلالت بر توافق صریح بین اعضای یک جامعه پیرامون چگونگی ارتباط خود با یکدیگر و با نظام سیاسی حاکم دارد. این ارتباط عنصر اصلی آشکارسازی ابعاد مختلف، معمای ناآرامی‌های عربی در طول یک دهه اخیر می‌باشد. از منظر اقتصادی، ناآرامی که در اواخر سال ۲۰۱۰ از تونس آغاز و به دیگر کشورهای جهان عرب گسترش یافت تا اندازه زیادی تعجب برانگیز است؛ چرا که در طول دهه منجر به این ناآرامی، تقریباً تمامی شاخص‌های اقتصادی در وضعیت مناسب و در حال رشد بودند و میانگین نرخ رشد سالیانه تولید ناخالص داخلی در جهان عرب، رقم نزدیک به ۵٪ را نشان می‌داد (Ghanem, 2016: 39). فقر مطلق در جهان عرب بنا بر تعریف بانک جهانی پایین و شاخص‌های نابرابری نظیر ضریب جینی نسبت به دیگر کشورهای دارای درآمد متوسط در جهان، پایین‌تر و در برخی از کشورهای عرب در حال کاهش بود. رشد درآمد سرانه ۴۰ درصد پایین جامعه در تونس و مصر نسبت به میانگین سرانه کشورهای دارای درآمد متوسط در جهان بالاتر بود. بنا بر شاخص‌های توسعه انسانی، جهان عرب بالاترین نرخ کاهش مرگ و میر کودکان و سریع‌ترین نرخ افزایش سطح تحصیلات را در طول دهه‌های اخیر به ثبت رسانده است.

با این حال، نظرسنجی‌های بعمل آمده توسط موسسات نظرسنجی معتبر نظیر "گالوپ" یا "ارزش‌های جهانی" بیانگر رشد نارضایتی در این جوامع است که به شکل انقلاب در کشورهای تونس و مصر و سرنگونی دولت در کشورهای لیبی و یمن (در موج اول ناآرامی‌ها) و انتقال قدرت در دو کشور الجزایر و سودان و اعتراضات گسترده در کشورهای عراق و لبنان (در موج دوم ناآرامی‌ها) خود را نشان داد. علی‌رغم برجسته بودن اعتراضات به وضعیت پاسخگویی سیاسی در جهان عرب، پرسش اصلی آن است که چگونه با وجود شرایط به ظاهر قوی و در حال بهبود اقتصادی، این حجم از نارضایتی وجود دارد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این معما ریشه در سرشت قرارداد اجتماعی دارد که از یک سو شاخص‌های مطلوب مورد اشاره را بوجود آورده و از سویی دیگر در تحقق آرزوهای طبقه متوسط و به طور خاص جوانان ناتوان بوده است (Mhadeen, 2017).

تاریخ قرارداد اجتماعی در جهان عرب به تحولات اجتماعی - اقتصادی بین‌الملل در دوره پس از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد که در آن، دولت‌ها در ازای فرمانبرداری و وفاداری سیاسی جمعیت خدماتی چون مراقبت‌های پزشکی و آموزش رایگان، پرداخت یارانه در حوزه‌های مواد غذایی و سوخت و تامین شغل برای افراد، آماده ورود به بازار کار را به جامعه ارائه دادند. سیاست مذکور باعث پیشرفت سریع توسعه انسانی در طول دوره مورد اشاره گردید؛ در این راستا، اقتصاد کشورهای مورد بحث با توجه به رانت‌های نفتی و سرمایه‌گذاری‌های عمومی شاهد رشد بود و طبقه فقیر جامعه نیز به پشتوانه یارانه‌های پرداختی مورد حمایت قرار گرفت. نتیجه وضعیت مذکور نابرابری اندک، پایین بودن نرخ فقر و رونق اقتصادی فراگیر و دربرگیرنده تمامی بخش‌های جامعه بود. در طرف دیگر این قرارداد اجتماعی، حکومت‌های اقتدارگرا قرار داشتند که هرگونه مخالفت را سرکوب می‌کردند و در برخورد با جریان‌های معترض، اعتقادی به رعایت حقوق بشر نداشتند. با گذشت زمان، ابعاد مختلف قرارداد اجتماعی مذکور به دلایل عدیده داخلی و بین‌المللی که در ذیل مورد اشاره قرار خواهد گرفت، شروع به فرسایش نمود.

- اول؛ با توجه به رشد فزاینده نرخ جمعیت و کسری شدید بودجه در جهان عرب، دولت‌ها دیگر قادر به تامین شغل برای افراد نبودند. بر این اساس، فرآیند کوچک شدن بخش دولتی در بستر گذار به اقتصاد نولیبرالی آغاز شد و جوانانی که مراحل آموزشی خود را با موفقیت در مدارس و دانشگاه‌ها پشت سر می‌گذاشتند دیگر امیدی به یافتن شغل در بدنه دولت نداشتند (Kabbani, 2019: 1-8). در این ارتباط، عدم انطباق مهارت‌های کسب شده توسط افراد فارغ‌التحصیل از مراکز آموزشی با نیازهای بازار در جهان عرب باعث دشواری پذیرش ایشان در بخش خصوص ضعیف جهان عرب گردید. نتیجه این عدم انطباق، جایگاه خاورمیانه و شمال آفریقا بعنوان منطقه دارای بالاترین نرخ بیکاری در جهان می‌باشد؛ این نرخ برای جوانان و زنان دو برابر استاندارد جهانی است.

- دوم؛ عقب‌ماندگی بخش خصوصی در کشورهای مورد بحث تا اندازه زیادی ریشه در سرشت استبدادی دولت‌های عربی دارد. در این راستا، دوستان و آشنایان رهبران سیاسی، از رانت‌های انحصاری در صنایع داخلی، تضعیف رقابت‌پذیری بخش صادرات و ایجاد اشتغال سود می‌برند. برای مثال با آنکه سهم شرکت‌های *زین‌العابدین بن علی*، رئیس جمهور مخلوع تونس، صرفاً ۰/۰۸ درصد از تولیدات صنعتی این کشور را تشکیل می‌داد

اما ۲۱ درصد از سود کل بخش خصوصی تونس متعلق به آنها بود. این شرکت‌ها غالباً منتفع اصلی مقررات بازدارنده ورود سرمایه‌گذار خارجی در بخش‌های خاص نظیر حمل و نقل، بانکداری و ارتباطات، باعث افزایش قیمت نهاده‌ها در بخش صادرات و کاهش توان رقابتی آنها در سطح جهانی هستند. در این ساختار رشد اقتصادی ناشی از دولت ناکارآمد و بخش خصوصی ضعیف برای جذب حجم قابل ملاحظه ورود سالیانه جوانان به بازار کار کافی به نظر نمی‌رسد.

- سوم؛ یارانه‌های پرداختی در جهان عرب که بخشی از قرارداد اجتماعی بین مردم و دولت محسوب می‌گردند بیش از آنکه کمک به طبقه آسیب‌پذیر باشد موجب افزایش شکاف بین فقیر و غنی بوده است. بعبارت دیگر، با آنکه هدف اعلامی پرداخت یارانه در کشورهای عرب، تامین حداقل استانداردهای زندگی برای جمعیت فرودست و جلوگیری از گسترش فقر در جامعه می‌باشد اما به دلیل نبود سازوکارهای مشخص برای شناسایی افراد نیازمند و تخصص مناسب یارانه به آنها، طبقات بالای جامعه در قیاس با طبقات پایین منفعت بیشتری دارند. برای مثال، یارانه سوخت به طور عمده به افراد ثروتمند جامعه تعلق می‌گیرد و باعث شکل‌گیری ساختار اقتصادی معطوف به صنایع سرمایه‌بر شده است. در مصر شرکت‌های وابسته به نهادهای سیاسی - نظامی منتفع اصلی یارانه سوخت به حساب می‌آیند (Eibl, 2017: 4).

به موازات کوچک شدن بخش‌های آموزش و مراقبت‌های پزشکی رایگان طی سه دهه اخیر، کیفیت خدمات مذکور نیز به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و در کنار آن بخش خصوصی شکل گرفته است که خدمات با کیفیت سابق را در ازای دریافت وجه به مردم ارائه می‌داد. شرایط فوق باعث حذف بخش عمده جامعه از دایره حقوق شهروندی و دسترسی به خدمات زندگی جمعی شده است در حالی که بخش کوچکی از جوامع به واسطه برخورداری از ارتباطات خاص با بدنه دولت از امکانات حکومتی برخوردارند. در این بستر، علی‌رغم وضعیت مساعد شاخص‌های اقتصادی، نارضایتی جوامع به سرنگونی شش رهبر عرب (زین‌العابدین بن علی در تونس، حسنی مبارک در مصر، معمر قذافی در لیبی و علی عبدالله صالح در یمن طی موج اول ناآرامی‌ها و عبدالعزیز بوتفلیقه در الجزایر و عمرالبشیر در سودان طی موج دوم ناآرامی‌ها) از قدرت انجمید. در ادامه به منظور تبیین دلایل فرسایش قرارداد اجتماعی در جهان عرب؛ ابتدا در بخش ادبیات پژوهش،

تفاوت این اثر با دیگر آثار به نگارش درآمده در این حوزه ارائه خواهد شد. سپس نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل بعنوان چارچوب نظری مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد و در پایان نیز به مراحل سه‌گانه قرارداد اجتماعی عربی و عوامل بازدارنده در تشکیل قرارداد جدید اشاره می‌شود.

### پیشینه پژوهش

حسب بررسی‌های بعمل آمده آثار علمی موجود پیرامون قرارداد اجتماعی در جهان عرب در قالب مقالات علمی، کتب و یا گزارش‌های تهیه شده توسط پژوهشکده‌های وابسته به مراکز معتبر علمی و اجرایی به دو دسته کارهای نظری و عملی تقسیم می‌گردد. در دسته اول یعنی کارهای نظری؛ تنها اثر موجود در این حوزه، مقاله «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای (ماهیت، امکان و نحوه وجود)» می‌باشد که توسط سجاد ستاری به رشته تحریر درآمده است. در این مقاله مولف به بنیان‌های فکری نظریه قرارداد اجتماعی در خاورمیانه می‌پردازد. به باور وی همگام با تحولات کالایی، حرکت آگاهی در تاریخ و به تبع آن، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی در افق جوامع خاورمیانه به تدریج لحظه‌ای در تاریخ منطقه فرا می‌رسد که در آن لحظه، نوعی توازن میان قدرت نخبگان سیاسی و نیروهای اجتماعی شکل می‌گیرد. نویسنده این لحظه را اضطراب قدرت، وضعیت استثنائی خاورمیانه‌ای و زمان تولد سوژگی در خاورمیانه می‌نامد و بر این باور است که به موازات نزدیک شدن به این لحظه و وضعیت خاص، نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی، در دو راهی تاریخی مسیر خشونت‌بار انقلاب / جنگ و مسیر صلح‌آمیز قرارداد اجتماعی قرار می‌گیرند. وی با تاکید بر عدم امکان پیش‌بینی رفتارها در این وضعیت حاد، بهترین مسیر را قرارداد اجتماعی جدید خاورمیانه‌ای دانسته و ماهیت، شرایط امکان، نحوه وجود، منافع و موانع آن را بویژه در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه شرح داده است. در ادامه وی از سه نوع آرمانی قرارداد‌گرایی در خاورمیانه یعنی قرارداد‌گرایی باستانی، اسلامی و هیدروکربنی نام می‌برد و به ضرورت گذار به نسل چهارم قرارداد اجتماعی و ابعاد آن می‌پردازد (ستاری، ۱۳۹۵).

آثار غیر نظری و موضوعی موجود در این حوزه به سه بخش مقاله، گزارش موسسه کارنگی و گزارشات ارائه شده توسط برنامه توسعه ملل متحد تقسیم می‌شوند. در بخش

مقالات تنها مطلب به نگارش درآمده مقاله «فراداد اجتماعی شکسته شده: نابرابری اندک به بهار عربی انجامید» نوشته شاتنن دوورجن و النا ایانچویکینا از اقتصاددانان فعال در گروه بانک جهانی است. نویسندگان با تمرکز بر آمار و ارقام اقتصادی کشورهای عرب در طول دهه پیش از موج اول ناآرامی‌ها، مشخص می‌سازند که علی‌رغم پایین بودن نابرابری ثروت نسبت به دیگر مناطق جهان بر حسب شاخصه‌های مختلف مالی، در چهار کشور عربی انقلاب به وقوع پیوست. آنها با استفاده از عبارت "معمای نابرابری" به این نکته اشاره دارند که علی‌رغم مساعد بودن شاخص‌های نابرابری در آمدی، شاخص ذهنی خوب بودن در کشورهای عرب بویژه در میان طبقه متوسط نسبتاً پایین و بشدت در حال افول است. در این بستر ناراحتی‌های ناشی از کاهش استانداردهای زندگی با نارضایتی از کیفیت خدمات عمومی، کمبود مشاغل رسمی دولتی و فساد تجمیع زمینه بروز ناآرامی را فراهم ساخت (Devarajan & Ianchovichina, 2018).

در سال ۲۰۱۷ موسسه پژوهشی «موقوفه کارنگی برای صلح بین‌الملل» با کمک شماری از خاورمیانه‌شناسان برجسته عربی و امریکایی مجلد ۱۰۶ صفحه‌ای را با عنوان «گسست‌های عربی: شهروندان، دولت‌ها و قرارداد اجتماعی» را تهیه نمود که هدف آن بررسی دلایل فروپاشی نظم خاورمیانه در دوره پسا ناآرامی سال ۲۰۱۰ بود. در این ارتباط چهار عامل به عنوان ریشه نابسامانی‌های منطقه بیان شده است. اول، علی‌رغم تاثیر تحولات فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژیکی بر جوامع مختلف در سطح جهانی، فشارهای درونی ناشی از کاستی‌های نهادی، گسترش کشمکش، فرقه‌گرایی و افراط‌گرایی جهان عرب را به نقطه اشتعال رسانده است. دوم؛ در بین حکومت‌ها و شهروندان، بحران حقیقت وجود دارد. الگوی روابط قدرت در کشورهای عرب که مبتنی بر روابط دو سویه فرمانبرداری در ازای خدمات و رفاه بود دچار گسست شده و عدم انطباق بودجه‌های اقتصادی و بدنه سنگین بروکراسی با رشد جمعیت، زمینه فرسایش قراردادهای اجتماعی را فراهم نموده است. سوم؛ جایگاه منطقه‌ای برخی از دولت‌ها نظیر مصر و عراق به واسطه ضعف داخلی و واگذاری بخشی از اقتدار خود به بازیگران غیردولتی تغییر یافته است. چهارم؛ در نهایت کاهش قیمت نفت، فشار مالی قابل ملاحظه‌ای بر هر دو دسته از دولت‌های صادر کننده و وارد کننده نفت در منطقه دارد. این اثر در سه بخش مجزا

چشم‌اندازهای انسانی، سیاسی و ژئوپلیتیکی وضعیت هشت دولت عرب خاورمیانه‌ای را بررسی می‌کند (Carnegie, 2017).

آخرین دسته از آثار مرتبط به وضعیت قرارداد اجتماعی عربی، گزارش‌های نهادها و برنامه‌های مرتبط با سازمان ملل می‌باشد. در این رابطه گزارش‌های سال ۲۰۱۹ «توسعه انسانی در جهان عرب» و سال ۲۰۱۵ «به سوی قرارداد اجتماعی جدید» تهیه شده توسط برنامه توسعه ملل متحد و گروه بانک جهانی به ضرورت شکل‌گیری قرارداد اجتماعی جدید در این کشورها اشاره دارند. در آخرین گزارش توسعه انسانی در جهان عرب بر ضرورت ظهور قراردادی تاکید می‌شود که به صورت فراگیر تمامی طبقات و گروه‌های جامعه را در بر گیرد. از این منظر دستیابی به قرارداد اجتماعی جدید منوط به ارتقای شاخص‌های توسعه انسانی در این دست از کشورها است. گزارش مذکور در بستر ارائه آخرین آمار و اطلاعات موجود در خصوص کشورهای مورد بحث به پنج مولفه تبعیض، جغرافیا، حکومت، وضعیت اقتصادی-اجتماعی و محیط زیست بعنوان عوامل تاثیرگذار در ارتقای توسعه انسانی اشاره دارد (UNDP, 2019).

در نهایت، گزارش تهیه شده توسط گروه بانک جهانی، مساله نیازمندی جهان عرب به قرارداد اجتماعی جدید را در چارچوب بررسی چشم‌اندازها و توسعه اقتصادی جهان بررسی می‌کند. این گزارش با بررسی آمار و اطلاعات اقتصادی در دوره بین سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۰۰ مساله کاهش شدید رشد اقتصادی جهان عرب در دوره مذکور را به قیمت نفت در بازارهای جهانی پیوند می‌زند و بر رانتیر بودن اقتصاد این دسته از کشورها تاکید دارد. گزارش مذکور بر ضرورت ارتقای وضعیت بخش خصوص تاکید دارد به طوری که این بخش را پاسخگوی نیازهای اشتغال جمعیت جوان در کشورهای عرب معرفی می‌کند. علاوه بر این، مساله کاهش کیفیت ارائه خدمات به شهروندان در پرتو کاهش رشد اقتصادی، از دیگر نکات مورد نظر در گزارش مورد بحث می‌باشد که از این منظر حرکت به سمت قرارداد اجتماعی جدید را برجسته می‌سازد (MENA Economic Monitor, 2015). با توجه به مطالب فوق، در این نوشتار تلاش می‌شود ضمن پرداختن به ریشه‌های قرارداد اجتماعی در جهان معاصر عرب، طی سه مرحله زمانی مجزا دلایل فرسایش آن با در نظر گرفتن موارد مغفول در ادبیات پژوهشی مذکور به طور کامل مورد بررسی قرار گیرد.



## چارچوب نظری

پایه نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل مبتنی بر دیدگاه ارائه شده توسط چارلز رایت میلز<sup>۱</sup> در کتاب بینش جامعه‌شناختی<sup>۲</sup> است که بر طبق آن، تحلیل‌های جامعه‌شناسان بایستی در پرتو تلاقی سه بعد جهان بشری یعنی ساختار، تاریخ و بیوگرافی ارائه گردد (Hobson et al., 2010: 2-4). بُعد ساختار اجتماعی مرتبط با جهان اجتماعی و برداشتی است که رفتار بشری همواره درگیر آن می‌باشد و به طور خاص از طریق الگوهای روابط بشری شکل می‌گیرند. بعد تاریخ، متضمن آن است که ساختارهای اجتماعی همیشه محدود به زمان و مکان‌های مشخص هستند به طوری که آنها از یک دوره یا محیط به یک دوره یا محیط دیگر دستخوش تغییر می‌گردند. در نهایت بعد بیوگرافی، پدیده‌های بزرگ ساختار و تغییر را به تجربیات بشری متصل می‌کند: با آشکار نمودن این نکته که چگونه زندگی افراد بر مبنای فرآیندهای تاریخی و اجتماعی بزرگتر شکل می‌گیرد و انسان‌ها چگونه بر این فرآیندها تاثیر می‌گذارند. میلز با دسته‌بندی مولفه‌های سه‌گانه به این نتیجه می‌رسد که تحلیل اجتماعی کلاسیک شیوه‌ای از فهم بسیار غنی و متقاعدکننده را ارائه می‌دهد که می‌توان آن را به عنوان مخرج مشترک علوم اجتماعی مدرن و حتی علوم انسانی دید. او معتقد بود جامعه‌شناسی باید بکوشد سرگذشت‌های فردی را در پیوند با تاریخ جمعی و گرفتاری‌های شخصی را در پیوند با مسائل عام اجتماعی تحلیل کند (صدیقی، ۱۳۹۳: ۳-۲۰۲).

میلز بر خورداری از بینش جامعه‌شناختی را مستلزم چنین نگاهی به زندگی اجتماعی می‌داند. وی باور داشت گرایش‌هایی چون روان‌شناسی، تجربه‌گرایی انتزاعی و تمایل به طرح تئوری‌های کلان در جامعه‌شناسی موانعی بر سر راه تشخیص این پیوندها و در نتیجه بسط بینش جامعه‌شناختی است. وی بخش عمده‌ای از کتاب خود را به نقد این رویکردها اختصاص داده است. اما نکته اصلی در کتابش درک پیوند میان سرگذشت فردی و تاریخ است. به تعبیر میلز، «زندگی یک فرد و تاریخ یک جامعه بدون درک هر دو قابل فهم نیستند». فقط در صورتی می‌توانیم دریابیم چرا چنین هستیم که خود را در متن عصر خود قرار دهیم و تاثیر جامعه و دگرگونی‌های تاریخی را بر خود دریابیم.

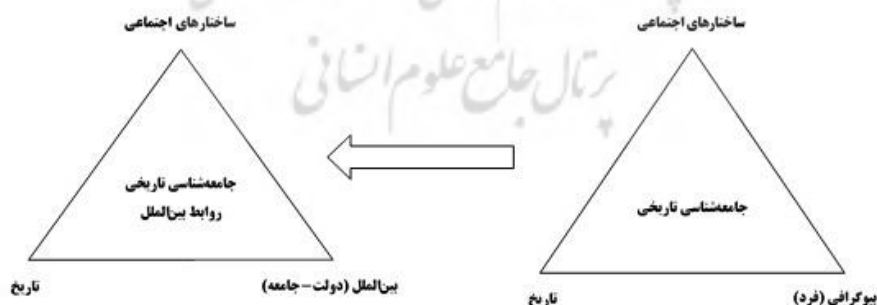
---

1. Charles Wright Mills  
2. The Sociological Imagination

تاریخی که خود نیز در شکل دادن به آن سهیم بوده‌ایم. به عبارت دیگر، تاریخ جمعی افراد و سرگذشت فردی انسان‌ها دارای رابطه دوجانبه هستند. در این راستا شهرت میلز بیشتر ناشی از طرح ارتباط میان رفتاری‌های شخصی و مسائل عام افراد جامعه می‌باشد. هر فردی در زندگی روزمره‌اش رفتاری‌هایی دارد نظیر نداشتن شغل مناسب، اعتیاد، درگیری با خانواده خود یا همسر و غیره. میلز معتقد است که این رفتاری‌های شخصی باید در پیوند با مسائل عام اجتماعی دیده شود (تنهایی، ۱۳۸۹: ۶۰-۵۷).

بینش جامعه‌شناختی تبلوری از تبیین روابط و پیوندهای مختلف هر فرد و ویژگی‌هایش با عواملی همچون تاریخ، ساختار اجتماعی، مسائل عام بشری و ضدیت با هرگونه جبرگرایی است. به عبارت دیگر آن را می‌توان نوعی رهایی‌سازی از طریق روشنگری و بسط خود آگاهی به شمار آورد. یافتن پیوند میان فرد و تاریخ مملکتی که در آن زندگی می‌کند دارای اهمیت بسیار است، زیرا باعث می‌شود که فرد با مجهز شدن به تحلیلی تاریخی دیگر اسیر جبر نباشد و بتواند علت و چارچوب مسیری که جامعه وی در پیش گرفته است درک کند و بر آن مسلط شود، چه بسا بتواند از این راه شرایط را تغییر دهد (زکی، ۱۳۹۲: ۱۹). ارتباط میان مسائل عام اجتماعی و مشکلات فرد از این جهت مورد توجه است که مشکلات پیرامونی یک فرد صرفاً مختص وی نیست بلکه مسائل عام اجتماعی و شرایط کلی جامعه به طور مستقیم و غیرمستقیم در شکل‌دهی به این مشکلات تاثیرگذارند. به عبارت دیگر ریشه مشکل نه در افراد بلکه در شرایط عام اجتماعی است.

شکل ۱-۱. گذار از جامعه‌شناسی تاریخی به جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل



جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به عنوان زیر مجموعه جامعه‌شناسی تاریخی به دنبال عملیاتی نمودن نسخه تحلیل اجتماعی کلاسیک میلز در حوزه بین‌الملل است. عبارت دیگر، نحله مورد بحث به دنبال بررسی نقش حوزه بین‌الملل در تغییرات اجتماعی در هر دو سطح داخلی و خارجی می‌باشد. در این چارچوب، همان‌گونه که میلز بین فرد و مشکلاتش از یک سو و عوامل اجتماعی دربرگیرنده وی از سوی دیگر ارتباط برقرار می‌کند، جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل نیز معتقد است که بین وقایع سیاسی داخلی و دولت - جامعه از یک سو و عوامل دربرگیرنده آنها یعنی اجتماع، تاریخ و عرصه بین‌الملل از سوی دیگر ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. بر این اساس، در جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل مثلث میلز از «ساختار - تاریخ - بیوگرافی» به «ساختار - تاریخ بین‌الملل» تغییر می‌یابد. لازم به ذکر است که تغییر ضلع بیوگرافی (فردمحور) در مثلث میلز به بین‌الملل به معنای حذف عامل انسانی در جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل نیست بلکه هدف آن علاوه بر همسو نمودن چارچوب نظری در نظر گرفته شده توسط میلز برای تحلیل اجتماعی کلاسیک با حوزه بین‌الملل، قرار دادن دولت - جامعه به عنوان کلیت در برگیرنده فرد در زیر مجموعه بین‌الملل می‌باشد (Rosenberg, 2006: 310).

با توجه به توضیحات فوق، جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به ثبات و استقلال نظام بین‌الملل باور ندارد. در این چارچوب، نظام بین‌الملل ساختاری اجتماعی و ملهم از جامعه بین‌الملل است که در پرتو تغییر ساختارهای اجتماعی در طول زمان دستخوش تغییر می‌گردد. در این میان نکته اصلی ثبات ساختارهای اجتماعی به عنوان ابزارهای تعاملی انسان‌هاست که ظرف کنش‌های بشری هستند. بعد دوم جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل، عامل تاریخ است که نشان دهنده تغییر و تحول در نظام بین‌الملل است. بدین معنا که روابط بین‌الملل در سراسر تاریخ سرشار از تغییر و تنوع است. اگر چه ممکن است که پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در بستر طولانی‌مدت تاریخی شبیه به یکدیگر باشند اما با توجه به تغییر الگوهای اجتماعی به هیچ وجه یکسان نخواهند بود. به طور مثال روابط بین‌الملل خاورمیانه پسانا آرامی‌های عربی که برخی از پژوهشگران آن را ظهور مجدد جنگ سرد عربی می‌نامند (Gause, 2014: 1)، با توجه به تغییر اساسی جهان از منظر اجتماعی نمی‌تواند با دوره اصلی جنگ سرد عربی در دهه‌های ۷۰-۵۰ میلادی یکسان باشد. آخرین ضلع جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل، حوزه بین‌الملل

است که تاثیر تعامل چندگانه نظم‌های اجتماعی بر برداشت‌های ما از ساختار اجتماعی و فرآیند تاریخی را به تصویر می‌کشد. به عبارت دیگر، بین‌الملل عرصه برخورد ساختارهای اجتماعی با تاریخ است که در نهایت فهم ما را از حرکت کلی جهان شکل می‌دهد و تکمیل می‌سازد. در این چارچوب، نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل با فهم ارتباطات بین ساختار اجتماعی، تاریخ و حوزه بین‌الملل تکمیل می‌شود؛ به طوری که نظریه مذکور از یک سو مبتنی بر ساختمان بزرگ الگوهای پایدار اجتماعی است و از سویی دیگر به رویدادهای خاص و موجز حساسیت دارد. این نگرش ناشی از هستی‌شناسی متکثر جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل می‌باشد که سرچشمه‌های آن را باید در رویکرد کل به جزء تاریخ و در عین حال جزء به کل جامعه‌شناسی دنبال کرد.

### قرارداد اجتماعی در جهان عرب

با توجه به ماهیت دینی نظام سیاسی در جهان عرب طی دوره پیش از فروپاشی امپراتوری عثمانی، الگوی حکمرانی و رابطه بین دولت-جامعه در دوره مذکور بر پایه سنت و آداب سیاسی برجای مانده از نظام‌های خلافت پیشین (اموی و عباسی) و با تاکید بر آموزه‌های دینی و میراث برجای مانده از دوره حکومت حضرت محمد (ص) و دیگر شخصیت‌های برجسته مذهبی-سیاسی نظیر خلفای راشدین از جمله امام علی (ع) بود. با فروپاشی نظام خلافت در سال ۱۹۲۲ و شکل‌گیری دولت-ملت‌های سکولار، سرزمین‌های عربی از منظر روابط بین دولت و مردم وارد مرحله نوینی گشت؛ به طوری که قرارداد اجتماعی بین دولت-جامعه در واحدهای سیاسی مجزا و تازه تاسیس به طور اساسی دستخوش تغییر گردید. از آنجا که خاورمیانه مدرن برآمده از توافقات دولت‌های استعماری وقت (بریتانیا و فرانسه) در قرارداد سایکس-پیکو می‌باشد، ردپای دولت‌های مذکور به طور پیدا و پنهان در قرارداد اجتماعی خاورمیانه عربی نیز قابل مشاهده است. در این ارتباط، فقدان قرارداد اجتماعی در جهان عرب طی دهه‌های ابتدایی پس از استقلال، ظهور قرارداد اجتماعی منطقه در واکنش به دولت‌های امپریالیسم در بستر سیاست‌های پوپولیستی و با توزیع منابع و تحمیل الگوی نولیبرالی اقتصاد از سوی نهادهای پولی و مالی بین‌المللی، همگی نشانه‌هایی از تاثیر محیط بین‌الملل در تعیین ابعاد قرارداد اجتماعی مورد بحث دارد. به منظور شناخت پیشینه قرارداد اجتماعی عربی، ابتدا به طور موجز

ارتباط بین دولت و جامعه با تمرکز بر دو حوزه سیاسی و اقتصادی در دوره پس از جنگ جهانی اول طی سه دوره جداگانه مورد بحث قرار خواهد گرفت، سپس به طور موجز به پاره‌ای از موانع اصلی شکل‌گیری قرارداد اجتماعی جدید در دوره پساناآرامی‌های عربی اشاره می‌شود.

### فقدان قرارداد اجتماعی در نظام اولیه دولت‌های عرب (۱۹۵۰-۱۹۲۰)

به طور کلی نظام دولت‌های عربی در دوره پساجنگ جهانی اول در سایه قدرت‌های اروپایی بریتانیا، فرانسه و به طور محدود ایتالیا شکل گرفت. این نظام بر پایه تقسیمات ایالتی درون امپراتوری عثمانی طرح ریزی شد. به این معنی که تقسیم‌بندی‌های ولایتی و ایدئولوژیک در امپراتوری عثمانی پایه تاسیس نظام دولت‌های مدرن در جهان عرب گردید. لازم به ذکر است که بخشی از این تقسیمات در چارچوب برنامه قیومیت جامعه ملل متحد اجرایی شد. در این ارتباط، دولت‌های عرب در دوره پس از جنگ جهانی اول به دو دسته تقسیم می‌شوند: اول- دولت‌های منطقه شام و بین‌النهرین شامل سوریه، لبنان، فلسطین/اسرائیل، اردن و عراق که توسط فرانسه و انگلستان به مقام دولت‌بودگی نائل آمدند. دوم- عربستان و مصر به عنوان دولت‌های مستقلی که در نتیجه پیروزی در جنگ (عربستان) و انقلاب (نظیر مصر، تونس، مراکش، الجزایر، سودان) علیه دولت‌های استعمارگر اروپایی ظاهر شدند. دولت‌های تازه تاسیس در این سرزمین‌ها برخاسته از طبقات زمین‌دار یا روسای قبائل پرنفوذ بودند که در پرتو ارتباط با دولت‌های استعماری به قدرت رسیدند (Gelvin, 2015: 155). در چارچوب گفت‌وگو پارسونز بین دولت‌های مذکور و جوامع مربوطه، ارتباطات مکانیکی وجود داشت و آنها در ادامه سنت حکمرانی به ارث رسیده از امپراتوری عثمانی از فقدان ارتباط سازنده‌ای بین جامعه و دولت رنج می‌بردند؛ بر این اساس، تضاد دولت-ملت در این دوران نیز در جهان عرب تداوم یافت. با آنکه در دوره پس از جنگ نهادها و سازمان‌های مدنی گوناگونی نظیر احزاب، پارلمان، قانون اساسی، نشریات و غیره در دولت‌های بعضاً تازه تاسیس منطقه شکل گرفتند اما آنها صرفاً شبیحی از نهادهای مدنی بودند که تحت کنترل قدرت‌های استعماری یا دیکتاتورهای داخلی قرار داشتند.

از منظر اقتصادی، جهان عرب پیش از شکل‌گیری نظام دولت مدرن بواسطه ارتباط با کشورهای اروپایی و اقدامات امپریالیستی آنها در طول قرن نوزدهم در مدار تجارت بین‌الملل قرار گرفته بود و از این حیث جایگاه مشخصی در اقتصاد بین‌الملل داشت (Milton-Edwards, 2011). همانطور که اشاره شد در دوره پس از جنگ جهانی اول بخش عمده جهان عرب تحت سلطه دولت‌های اروپایی بود و این کشورها به ظاهر وظیفه آماده‌سازی سرزمین‌های مذکور برای نائل آمدن به مقام دولت‌بودگی را بر عهده داشتند. با آنکه شیوه ارتباط دولت‌های مذکور با جوامع تحت کنترل در ادامه سازوکار امپراتوری عثمانی بود اما آنها در راستای اداره امور سرزمین‌های عربی اقدام به اجرای یک مجموعه برنامه نمودند که نه تنها با رویه حکمرانی مرسوم در امپراتوری عثمانی تفاوت داشت بلکه موجب تغییرات چشم‌گیری در جوامع مورد بحث گردید.

این برنامه‌ها از حیث تاثیرگذاری بر روابط بین دولت و جامعه به دو بخش اصلی تقسیم می‌شوند: الف- فراهم نمودن امکان تحصیل برای افراد منتخب؛ ب- تاسیس نهادهای نظامی و مدنی نظیر ارتش، بیمارستان، بیمه‌های درمانی و همچنین اجرای برنامه رفاه عمومی نظیر ساخت جاده‌ها، راه آهن، پل، بنادر، خدمات پست و تلفن. اگرچه نتیجه سیاست مذکور در جهت تامین منافع دولت‌های استعماری صورت گرفت اما بخشی از آن به منظور مدیریت قدرت در سرزمین‌های مورد بحث انجام شد. در طول چند دهه حکومت دولت‌های استعماری در کشورهای عرب، طبقه جدیدی از افراد تحصیلکرده پدید آمد که وضعیت اجتماعی آنها منوط به مالکیت بر دارایی‌های شخصی نبود بلکه آنها بر تخصص و دانش خود متکی بودند. این افراد با آرزوهای بورژوازی و سبک زندگی خاص خود هسته اولیه طبقه متوسط جدید را بنا نهادند (Gelvin, 2020: 235). می‌توان اذعان کرد که اقدامات دولت‌های استعماری در جهان عرب علاوه بر تثبیت جایگاه زمین‌داران سنتی موجب خلق طبقه متوسط جدید گشت که طی دهه‌های آتی هدایت جریان‌های انقلابی را علیه نظام‌های سیاسی حاکم بر عهده داشتند.

### قرارداد اجتماعی معطوف به فرمانبرداری سیاسی (۱۹۵۰-۱۹۸۰)

شرایط عمومی دولت‌های تازه تاسیس عربی در دوره بین دو جنگ جهانی و تحت رهبری دولت‌های استعماری شرایط عادلانه‌ای نبود. در الیگارش‌های تازه تاسیس، توزیع منابع

جامعه محدود به بخش کوچکی از جامعه می‌گردید که درون ائتلاف حکومتی قرار داشتند. به طوری که تا اواسط قرن بیستم، یک درصد از کل جمعیت سوریه پنجاه درصد سرزمین‌های آن را در اختیار داشت و در مصر نیز یک درصد افراد مالکِ چهل و هفت درصد زمین‌های زراعی بود؛ در این راستا کشورهای بریتانیا و فرانسه با علم به وابستگی صنایع خود به محصولات اولیه کشاورزی و با توجه به اینکه هرگونه تغییری در ساختار یاد شده موجب اختلال در روند مذکور خواهد شد نه تنها نقطه اتکای سرپرستی خود را در سرزمین‌های عربی، زمین‌داران بزرگ و افراد سرشناس قرار دادند بلکه در برخی از کشورها (مصر و سوریه) به اعطای زمین‌های جدید به رهبران روستایی و قبائل روی آوردند (Gelvin, 2020: 243). چنانچه اشاره شد سیاست و برنامه استعمارگران اروپایی نظیر پیاده‌سازی برنامه آموزش عالی برای افراد محدود و تاسیس نهادهایی چون ارتش از یک سو موجب شکل‌گیری و تقویت طبقه متوسط جدید در این کشورها گردید و از سویی دیگر با ورود این افراد به ارتش و رشد آنها در بدنه اداری به تقسیم قدرت در این جوامع بین زمین‌داران بزرگ و طبقه متوسط نوظهور انجامید (Watenpugh, 2014: 211-21). تحولات یاد شده زمینه‌ساز شکل‌گیری شکاف اجتماعی در اکثر دولت‌های عرب شد و به بروز انقلاب در برخی از آنها دامن زد.

انقلاب‌های مورد بحث روابط دولت-جامعه را در جهان عرب به طور اساسی متحول نمود و قدرت کارگزاری داخلی دولت‌ها را افزایش داد. اولین نشانه تغییر شرایط پس از پیروزی انقلاب‌های مورد بحث، تغییر نظام سیاسی در کشورهای درگیر از پادشاهی به جمهوری بود. دولت‌های عربی نوظهور در دوره پس از جنگ جهانی اول نظام‌های الیگارشلی لیبرال بودند که در چارچوب دو الگوی جمهوری (سوریه و لبنان) و پادشاهی (الباقی کشورها) حکومت می‌کردند اما نکته مشترک بین آنها سطح پایین مشارکت توده‌های مردمی بود. این نکته عامل جدایی دولت و جامعه به حساب می‌آمد. در این بستر، انقلاب‌های مورد بحث دریچه‌ای برای ظهور جمهوری‌های پوپولیستی اقتدارگرا شدند که از زبان مردم سخن می‌گفتند (Beinin, 2001: 131). در نظام‌های جمهوری قدرت به میزان زیادی در یک حوزه نخبگی رادیکال متمرکز بود و توسط رهبر-رئیس جمهور هدایت می‌گردید.

شورای انقلابی و حکومت تحت سلطه کابینه تکنوکرات‌ها، بروکرات‌ها و نیروهای نظامی - امنیتی قرار داشت. با این حال شمولیت اجتماعی از طریق احزاب توده‌ای و یا جذب کارزماتیک رهبر برای توده‌ها صورت می‌گرفت. پایه اصلی قرارداد اجتماعی در این دوران بنا بر تعریف عالمان علم سیاست مبتنی بر «توافق حکومتی»<sup>۱</sup> بود. دولت‌ها در ازای تامین نیازهای اولیه مردم نظیر رفاه اقتصادی، تامین امنیت و ... خواهان حمایت حداکثری از نظام سیاسی و فرمانبرداری جامعه بودند. در این راستا، رژیم‌های پوپولیستی و اقتدارگرا از ساختارهای کورپراتیست برای سازماندهی و موازنه بین نیروهای اجتماعی استفاده می‌کردند؛ این چارچوب منجر به شکل‌گیری یک ائتلاف بزرگ شامل سرمایه‌داران ملی، طبقات متوسط تخصص‌محور و حقوق‌بگیر، کارگران و رعایا گردید. رژیم‌های یاد شده از طریق اصلاحات سرزمینی و ملی‌سازی امکانات عمومی ثروت و فرصت را در جامعه بازتوزیع و با ایجاد شغل و فرصت‌های جدید امکان جابجایی در ساختار کلان اجتماعی را میسر نمودند. لازم به ذکر است در این دوره پادشاهی‌های عربی نظیر اردن و مراکش نیز ملهم از شرایط عمومی منطقه اقدام به بازتوزیع منابع و حرکت به سوی صنعتی‌سازی کشور کردند (Cammett et al., 2015: 104-7) که این روند موجب تغییر کلی ساختار اجتماعی در جهان عرب گردید.

علاوه بر نکات فوق با آنکه سرآغاز حضور ایالات متحده در خاورمیانه به پایان حضور نظامی بریتانیا در سرزمین‌های شرق کانال سوئز در سال ۱۹۶۸ باز می‌گردد اما حضور اقتصادی این کشور در منطقه و اقدامات آن برای ایجاد و گسترش نظم اقتصادی لیبرال در سطح بین‌الملل به طور خاص از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد. در این ارتباط، سیاست امریکا در خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم ترکیبی از توسعه و تحکیم نظم مدنی لیبرال بود. سیاستمداران ایالات متحده این استراتژی را عاملی برای موازنه نفوذ شوروی سابق در منطقه می‌دانستند چرا که محرومیت، هسته اصلی رشد و نمو ایدئولوژی چپ به حساب می‌آمد. در این چارچوب امریکا خواهان گسترش مدل اقتصادی مورد استفاده این کشور در دوره رکود بزرگ توسط دیگر کشورهای جهان از جمله کشورهای خاورمیانه بود. به طوری که از تقویت و توسعه طبقه متوسط جدید، نوسازی ارتش و پروژه‌های عمومی بزرگ که موجب توسعه اقتصاد ملی بود حمایت کرد

---

### 3. Ruling Bargain



(Gelvin, 2020: 235). در این بستر، همسویی راهکارهای اقتصادی ایالات متحده با فضای ضد استعماری پس از جنگ جهانی دوم در پیرامون، مورد استقبال رهبران در خاورمیانه قرار گرفت.

انقلاب‌های دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی در خاورمیانه به آخرین جلوه‌های امپریالیسم کلاسیک در کشورهای دستخوش تغییر پایان داد. به عبارت دیگر با آنکه تمامی کشورهای درگیر در طول دهه‌های گذشته به استقلال دست یافتند اما این موج انقلابی باعث خروج ظاهری دولت‌های استعماری از این کشورها بود. این انقلاب‌ها در فضای پسااستعماری بعد از جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست، در شرایطی که طیفی از رهبران مقتدر نظیر جواهر لعل نهرو در هند، محمد مصدق در ایران، ژنرال تیتو در یوگسلاوی سابق، احمد سوکارنو در اندونزی و ... در جهان سوم ظهور کردند و با توجه به تجربیات تلخ دوره استعماری خواهان استقلال همه‌جانبه کشورهای خود بودند. فارغ از نوع نظام سیاسی حاکم بر کشورها خواه پادشاهی یا جمهوری، ملی‌سازی اقتصادی (صنایع و خدمات) در دستور کار اکثر دولت‌های جهان سوم قرار گرفت. جریان مورد بحث ادامه توسعه‌گرایی تدافعی بود که در دوره پیشین آغاز و در شکل اخلاق توسعه‌گرا در دوره پس از جنگ جهانی دوم با حمایت امریکا در جهان سوم از جمله کشورهای خاورمیانه دنبال شد (Matin, 2013: 45-60).

### فرسایش قرارداد اجتماعی عربی (۲۰۱۰-۱۹۸۰)

بلندپروازی جمهوری‌های پوپولیست فاقد منابع زیرزمینی نظیر مصر و سوریه و عدم موفقیت آنها در دستیابی به اهداف مورد نظر در اجرای برنامه‌های سیاسی-اقتصادی سرآغاز فرسایش قرارداد اجتماعی عربی مورد اشاره در بخش قبلی به حساب می‌آید. با این حال، جوانه‌های فراگیر گسست در قرارداد مذکور که تمامی دولت‌ها اعم از پادشاهی و جمهوری همچنین کشورهای دارای منابع نفتی و غیرنفتی را در بر گرفت، ریشه در دو تغییر همزمان یعنی افزایش شدید نرخ رشد جمعیت در سال‌های پایانی دهه ۷۰ میلادی تا اوایل هزاره جدید و حرکت دولت‌های عرب به سمت نظام اقتصاد نولیبرالی دارد. این عوامل دلیل اصلی فروپاشی قرارداد اجتماعی و بروز ناآرامی‌ها در جهان عرب محسوب می‌گردند. اولی به بروز بحران بیکاری در جهان عرب و عدم انطباق

زیرساخت‌های خدماتی با رشد جمعیت انجامید و زمینه نارضایتی مردم را فراهم ساخت. دومی نیز موجب کوچک شدن طبقه متوسط و حذف بخش عمده جامعه از مدار توجه سیاست‌های اجتماعی دولت گردید که این سیاست‌ها زمینه‌ساز گسترش فساد اقتصادی در جهان مورد بحث بوده است.

در سال ۲۰۱۰ تقریباً ۶۰ درصد جمعیت جهان عرب زیر ۳۰ سال بود و منطقه بزرگ خاورمیانه و شمال آفریقا پس از آفریقای زیر صحرا از نظر جمعیت جوان در رتبه دوم قرار داشت. جمعیت‌شناسان آنچه در منطقه به وقوع پیوست را «تورم نیروی جوان»<sup>۱</sup> می‌خوانند. تورم نیروی جوان نشانه موفقیت دولت‌های عرب در ارتقای سطح توسعه انسانی در دوره پیشین است. از نظر تاریخی، افزایش جمعیت جوان به عنوان مرحله‌ای در فرآیند حرکت از جمعیت دارای نرخ باروری و مرگ و میر بالا به سوی جمعیت دارای نرخ باروری بالا و مرگ و میر پایین می‌باشد. این وضعیت تا اندازه زیادی نتیجه پیشرفت در شاخصه‌هایی چون مراقبت‌های بهداشتی، آموزش، سلامت عمومی و ... است. بدین ترتیب رشد جمعیت در دهه ۱۹۸۰ هنگامی که متولدین دهه‌های ۶۰ و ۷۰ پا به سال‌های بچه‌آوری گذاشتند به بالاترین نرخ خود رسید. نتیجه روند فوق تورم نیروی جوان در دوره حاضر است (Hamanaka, 2016: 6-8). لازم به ذکر است که نرخ بیکاری جوانان در دولت‌هایی که حداقل صادرات نفت را دارند و یا فاقد منابع زیرزمینی هستند بسیار بالاتر بوده است. برای مثال پیش از موج اول ناآرامی‌های عربی نرخ بیکاری جوانان در مصر ۳۴ درصد و در تونس ۳۰ درصد بود.

در اواخر دهه ۱۹۷۰ حکومت‌ها در جهان عرب به واسطه تغییر شرایط، شروع به بازنگری در ابعاد قرارداد اجتماعی میان خود و جمعیت مربوطه نمودند. در طول دهه ۱۹۷۰ بهای نفت در دو بازه زمانی ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ شاهد افزایش شدید بود و تمامی دولت‌های عربی (نفتی و غیرنفتی) از قیمت‌های بالای نفت منتفع شدند. اما دو عامل باعث نابسامانی وضعیت دولت‌های عمدتاً غیرنفتی گردید. اول: تعدادی از دولت‌های بزرگ عرب نظیر مصر، اردن، سوریه، مراکش، یمن و سودان به واسطه پایین بودن نرخ بهره‌های بانکی در دوره پیش از افزایش قیمت نفت به میزان زیادی مقروض شدند و با تغییر شرایط و افزایش قیمت نفت برای پرداخت بدهی و حفظ قرارداد اجتماعی شدیداً

آسیب‌پذیر خود به استقراض ادامه دادند. دوم، تغییر شرایط تأثیر بسزایی در گذار به الگوی اقتصادی جدید یعنی نئولیبرالیسم داشت؛ به طوری که دوره توسعه اقتصادی دولت‌محور نظیر مالکیت دولتی کارخانجات و سرمایه‌گذاری‌های تجاری دولتی به سر آمد (Bogaert, 2013: 222).

نئولیبرالیسم، رویکرد بازارمحور در اقتصاد است که در آن دولت نقشی حداقلی دارد. تاریخ آن به اوایل دهه ۱۹۷۰ باز می‌گردد که امریکا رویکردی تهاجمی نسبت به تقاضای دولت‌های در حال توسعه برای اعمال کنترل بیشتر بر مواد خامی تولیدی خود و ایفای نقشی برجسته‌تر در تصمیم‌گیری‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل اتخاذ کرد. با در دست گرفتن روند کنترل قیمت‌گذاری و مالکیت بر نفت توسط تولیدکنندگان آن در سال ۱۹۷۳، ایالات متحده به منتقد اصلی مداخله سیاسی در بازار بدل گردید. بحران بدهی‌ها در دهه ۱۹۸۰ که بخش عمده جهان در حال توسعه را متأثر نمود، فرصتی طلایی در اختیار ایالات متحده قرار داد تا الگوی جدید اقتصادی را در جهان گسترش دهد: دولت‌هایی که در گذشته نه چندان دور خواهان حقوق اقتصادی خود بودند، اکنون کاهش بدهی‌های خود را طلب می‌کردند. دولت‌های مقروض در ازای کاهش بدهی و دسترسی به مانع جدید از سوی نهادهای پولی و مالی بین‌المللی مجبور به اجرای فوری اصلاحات اقتصادهای شدند (Levine, 2013: 203). کارشناسان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول درخواست قطع هزینه‌ها، آزادسازی تجاری، توازن بودجه‌ها، حذف کنترل‌های قیمت، مقررات‌زدایی از تجارت، خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی از طریق واگذاری آنها به بالاترین مناقصه‌گذار و خاتمه پرداخت یارانه‌های عمومی به کالاهای مصرفی توسط دولت را مطرح کردند. علاوه بر این، نهادهای وام‌دهنده بین‌المللی پیشنهاد هدفمند نمودن یارانه‌ها بجای پرداخت عمومی آن را ارائه دادند. این شرایط حکومت‌های عرب را مجبور به نقض قرارداد اجتماعی ضعیف و شکننده خود با مردم نمود.

پیشینه اجرای سیاست‌های نئولیبرال در جهان عرب به دسامبر ۱۹۷۶ باز می‌گردد، هنگامی که مصر پیرامون خط اعتباری ۴۵۰ میلیون دلاری با صندوق بین‌المللی پول مذاکره نمود و صندوق به مصر اجازه داد بدهی خارجی ۱۲ میلیارد دلاری خود را با تاخیر بازپرداخت نماید. در عوض، مصر به میزان ۱۲۳ میلیارد دلار حمایت‌های کالایی

خود را قطع کرد و ۶۴ میلیون دلار از کل حجم یارانه‌های مستقیم کاست. نتیجه آن، قیام خونین دو روزه‌ای بود که در آن حداقل ۸۰۰ نفر از معترضان کشته و تعدادی نیز نفر بازداشت شدند (Ghosh, 2011). در این ارتباط، قیام‌های مشابه‌ای پس از تلاش صندوق بین‌المللی پول برای تحمیل شرایط وام‌ها و ضمانت‌های آن در دیگر کشورهای عرب نظیر مراکش، تونس، لبنان و غیره به وقوع پیوست. در این میان برخی از کشورها چون عربستان و سوریه با هدف ورود به سازمان تجارت جهانی و پیوستن به منطقه آزاد تجاری مدیترانه-اروپا داوطلبانه اقدام به پیاده‌سازی برنامه‌های اقتصادی نئولیبرال کردند. در اکثر کشورها، نقش اصلی سیاست‌های نئولیبرال پوشاندن موقت لباس اقتصاد بازار بر تن اقتصاد ناکارآمد دستوری بود و نتایجی متفاوت از اهداف اصلی داشت. خصوصی‌سازی به سرمایه‌داری نینجامید بلکه بیشتر موجب «سرمایه‌داری رفاقتی»<sup>۱</sup> شد، چرا که نیروهای وفادار رژیم از دسترسی به قدرت برای تملک دارایی‌های در حال واگذاری دولت بهره بردند. در این ارتباط، احمد عز، دوست جمال مبارک، پسر رئیس جمهور مصر، ۶۰ درصد صنعت فلزات را در اختیار داشت. در حالی که در سوریه رامی مخلوف، پسر دایی رئیس جمهور، کنترل بر ارتباطات بزرگ موبایلی سوریه تل را بدست آورد که به نوبه خود ۵۵ درصد بازار (خطوط تلفن همراه) محسوب می‌گردید. نمونه‌های مذکور در طول ناآرامی‌ها نماد عمومی فساد دولت‌های عرب بودند (Kirkpatrick, 2018: 11-2).

علی‌رغم برخورداری دولت‌های مذکور از نرخ رشد اقتصادی قابل ملاحظه در دهه پیش از بروز ناآرامی، نابرابری‌های درآمدی نیز بسیار چشمگیر بود. این وضعیت تا اندازه‌ای بیانگر علت مشارکت بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه متوسط و جوانان انقلابی در ناآرامی‌های جهان عرب است. در این میان دولت‌ها مزایای «طبقه متوسط مرفه» را که پدرانشان از آن بهره‌مند بودند قطع و از هرگونه تلاش برای جلوگیری از بیکاری و اشتغال کاذب جوانان ممانعت بعمل آوردند؛ به عبارت دیگر طبقه مورد بحث، از مزایای در نظر گرفته شده برای فقرا محروم و از ورود به عرصه فعالیت افراد خاص نیز باز داشته شد. تصویر فوق، بیانگر وضعیت قرارداد اجتماعی در دوره پیش از موج ناآرامی‌های سال

۲۰۱۰ در جهان عرب بود. در این راستا یکی از اصلی‌ترین دلایل بروز ناآرامی در کشورهای عرب، قرارداد اجتماعی ناکارآمد بین دولت و مردم می‌باشد.

### در جستجوی قرارداد اجتماعی جدید

چنانچه مشاهده شد، قرارداد اجتماعی جهان عرب از ابتدای تاسیس به نوعی از انحاط معطوف به محیط بیرونی و فشارهای وارده سیاسی-اقتصادی از سوی نهادهای بین‌المللی بود. به طوری که رد پای بازیگران بزرگ خارجی در هر سه مرحله مورد اشاره غیر قابل کتمان است. در این ارتباط، فراتر از محیط بین‌الملل، دولت‌های عرب برای دستیابی به قرارداد اجتماعی جدید و فراگیر نیازمند بازتعریف رابطه خود با جوامع مربوطه می‌باشند. وضعیت دولت‌های مذکور در دوره مابین موج اول و دوم ناآرامی‌های عربی که فاصله زمانی تقریباً ده ساله را در بر می‌گیرد گویای آن است که تنها تونس اقدام به بازتعریف قرارداد اجتماعی و تعیین مولفه‌های ارتباطی بین خود و جامعه مربوطه نموده است. اگرچه قرارداد اجتماعی مذکور دارای کم و کاستی‌های عدیده‌ای نسبت به نمونه‌های مشابه است اما اقدامات بعمل آمده همچون تشکیل حکومت فراگیر، تعهد به ارائه خدمات اجتماعی به تمامی شهروندان، فائق آمدن بر تفاوت‌های ایدئولوژیک و ... این کشور را نسبت به دیگر برادران عرب مستثنی نموده است (Karasapan, 2015). با این حال، جهان عرب در دوره پساناآرامی عربی اول در یک وضعیت مبهم و سردرگم بسر می‌برد که این ابهام تاکنون مانع دستیابی به قرارداد اجتماعی جدید در دولت‌های مذکور شده است.

با توجه به تحولات بین‌المللی، قرارداد اجتماعی جدید باید متضمن کوچک شدن حوزه نفوذ دولت و دخالت‌های آن در زندگی اجتماعی و اقتصادی شهروندان باشد، این محدودیت‌ها دولت‌های عرب را بر سر دو راهی انتخاب بین واگذاری امور به مردم یا تداوم سلطه بر زندگی ایشان قرار داده است. به طور کلی، عناصر اصلی ظهور یک قرارداد اجتماعی جدید و قوی در جهان عرب وجود یک دولت کارآمد و پاسخگو، متعهد به شفافیت، حکومت قانون، احترام به آزادی و حقوق اساسی، دارای بنیه اقتصادی قوی برای فائق آمدن بر معضل بیکاری، خواهان توزیع عادلانه منابع فراتر از گرایش‌های هویتی فرو و فراملی، التزام عملی به برابری تمامی طبقات اجتماعی، وجود نهادهای

نظارتی و قضایی بی طرف، برخوردار از نظام آموزشی نقاد و خلاق و ... می باشد. در ادامه سه عامل برجسته که از دید مولف موانع اصلی تشکیل قرارداد اجتماعی فراگیر در جهان عرب معاصر می باشند به طور موجز مورد اشاره قرار می گیرند. شایان ذکر است این مولفه‌ها نیز علی‌رغم معطوف بودن به محیط داخل اما به طور مستقیم یا غیرمستقیم متأثر از محیط بین‌الملل هستند.

### اقتدارگرایی حکومت

اگر قرارداد اجتماعی را توافقات بین نظام سیاسی و جامعه برای دستیابی به رشد و ارتقای سطح زندگی مردم تعریف کنیم دولت‌ها به واسطه تسلط بر منابع و امکانات، بازیگر اصلی موفقیت یا شکست یک قرارداد اجتماعی هستند. روابط یک سویه بین دولت و مردم و عدم اعتقاد نظام سیاسی به پاسخگویی، موجب اضمحلال فلسفه قرارداد اجتماعی می گردد. در این ارتباط، مشخصه اصلی نظام دولت‌های عرب از ابتدای تاسیس وجود اقتدارگرایی است. این اقتدارگرایی ریشه در تسلط دولت بر منابع دارد (Bogaert, 2013). دولت‌ها در جهان عرب به میزان زیادی به منابع درآمدی ناشی از "رانت اقتصادی"<sup>۱</sup> وابسته‌اند؛ از دید اقتصاددانان، رانت به کلیه درآمد دولت از منابع به استثنای مالیات گفته می شود. سودمندترین منبع رانت در جهان عرب نفت است. بعضی از دولت‌های عرب بیش از ۹۰ درصد درآمدهای خود را از نفت استخراج می کنند. حتی دولت‌های عربی نظیر مصر و سوریه که معمولاً نام آنها با تولید نفت در پیوند نیست شدیداً به رانت وابسته هستند. در سال ۲۰۱۰، رانت ۴۰ درصد درآمد مصر و ۵۰ درصد درآمد سوریه را تشکیل می داد. در مورد مصر، فروش نفت ۱۱ میلیارد دلار به خزانه ملی وارد کرد اما منابع دیگر رانتهی نیز وجود دارند که شامل کمک آمریکا (نزدیک به ۱/۵ میلیارد دلار) و عوارض کانال سوئز (تقریباً ۵ میلیارد دلار) می شود. سوریه به طور سنتی رانت را از نفت و دیگر دولت‌هایی استخراج می کند که از موقعیت این کشور برای تحکیم نظم منطقه‌ای مورد نظر استفاده می کنند. دولت‌ها در دیگر مناطق جهان به اندازه جهان عرب وابسته به رانت نیستند. دسترسی به رانت نه تنها به معنی بی‌نیازی دولت از شهروندان خود در کسب درآمد است بلکه مبین آن است که دولت بازیگر اقتصادی

---

1. Economic Rent

مسلط خواهد بود. این وضعیت دولت را قادر می‌سازد تا خود را از طریق پیوندهای حمایتی به بخشی از مردم نزدیک و همچنین قادر به تطمیع مخالفین نماید و بر موج اعتراضات بر ناکارآمدی دولت، فساد، بیکاری و ... سوار شود (Dunne, 2019).

### تبعیض و نابرابری

تبعیض و نابرابری هنگامی روی می‌دهد که مردم یا بخشی از آنها بواسطه گرایشات هویتی از حقوق خود محروم گردند. این وضعیت می‌تواند به معنی نقض حقوق مدنی نظیر حقوق فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و غیره باشد. برای دستیابی به یک قرارداد اجتماعی پایدار؛ یکی از نکات قابل توجه در رابطه بین دولت و مردم، تعهد نظام سیاسی به ارائه خدمات به تمامی شهروندان فارغ از هویت‌های فراملی، جنسیت، نژاد و ... می‌باشد. در این ارتباط، نابرابری‌های سه‌گانه اقتصادی، جنسیتی و ایدئولوژیک - سیاسی مانع شکل‌گیری قرارداد اجتماعی فراگیر در جهان عرب است. بنا بر بررسی‌های بعمل آمده به موازات افزایش رشد اقتصادی در جهان، میزان نابرابری‌های درآمدی و ثروت در این کشورها گسترش یافته است. در حوزه جنسیت نیز شکاف عمیقی بین زنان و مردان وجود دارد. زنان تنها در سه کشور عرب قادر به انتقال ملیت خود به همسر و فرزندانشان می‌باشند. در مقام مقایسه، زنان در کشورهای عربی تنها به ۸۵٪ شاخصه‌های توسعه انسانی نائل آمده‌اند در حالی که میانگین جهانی شاخص‌های مذکور ۹۴/۱٪ است (UNDP, 2019: 17). در دیگر شاخص‌ها نیز تبعض بین زنان و مردان برجسته می‌باشد. علاوه بر این، کشورهای عربی از ابتدای تاسیس به طور عام و در دوره پساناآرامی عربی اول به طور خاص شاهد قطبی‌سازی جامعه توسط دولت هستند که این روند به ایجاد شکاف‌های عمیق ایدئولوژیک - سیاسی دامن زده است. از منظر ایدئولوژی، قطب‌بندی‌های شکل گرفته پیرامون گرایشات سکولار و مذهبی به شکاف اجتماعی می‌انجامد که نمونه‌های موفق و ناموفق عبور از آن به ترتیب دولت‌های تونس و مصر می‌باشند. از منظر سیاسی نیز قطب‌بندی‌ها حول هویت‌های قومیتی و مذهبی است که دولت‌های عراق و سوریه از یک سو و لبنان و بحرین از سویی دیگر درگیر این شکل از

قطب‌بندی هستند. نمونه‌های اول دستخوش فروپاشی دولت و جنگ داخلی گردید و نمونه‌های بعدی نیز درگیر تنش‌های جمعی می‌باشند (Carnegie, 2017: 13-4).

### نیروهای نظامی - امنیتی

از دیگر مولفه‌های تاثیرگذار در شکل‌گیری قرارداد اجتماعی قوی، وجود نیروهای نظامی - امنیتی سالم و نیرومند است. نیروهای مذکور حافظ موجودیت و فعالیت اجتماعی طرفین قرارداد یعنی دولت و مردم می‌باشند. با این حال در طول ناآرامی‌های عربی اول و دوم نیروهای نظامی - امنیتی مورد آماج معترضین بودند. به طور کلی نیروهای نظامی - امنیتی در جهان عرب از چهار منظر مانع تشکیل یک قرارداد اجتماعی پایدار و قدرتمند هستند. اول، بواسطه رابطه نزدیک بین نیروهای مذکور با نظام سیاسی حاکم و یا سلطه کامل نیروهای مذکور بر دولت، امکان اعمال قانون بر آنها یا پاسخگویی آنها در برابر اقداماتشان وجود ندارد. بر این اساس، نیروهای مذکور در اکثر کشورهای عرب جایگاه فراقانونی برای خود قائل هستند. دوم، جانبداری نیروهای نظامی - امنیتی در جریان رقابت‌های سیاسی به صورت له یا علیه جریان‌های خاص باعث خدشه بر سازوکارهای دموکراسی برای انتقال قدرت به جریان سیاسی برخوردار از حمایت اکثریت می‌گردد و از این حیث محدود کننده حقوق و آزادی‌های اساسی افراد جامعه می‌باشند. سوم، وجود نهادها و سازمان‌های نظامی - امنیتی موازی در نظام‌های سیاسی با هدف خنثی نمودن فعالیت‌های براندازانه باعث نامشخص بودن حوزه فعالیت آنها و تقویت قدرت دولت پنهان در جهان عرب گردیده است (Springborg, 2018: 136). در برخی از کشورها نظیر مصر، نهادهای موازی وظیفه کنترل یکدیگر را نیز بر عهده دارند. چهارم، بواسطه فردی بودن روابط قدرت در اکثر کشورهای عربی، تعهد نیروهای نظامی - امنیتی به شخص اول مملکت (پادشاه یا رئیس‌جمهور) بر هویت ملی و سایر پایگاه‌های هویتی رجحان دارد. در این بستر، سقوط نظام‌های سیاسی فردمحور باعث فروپاشی ارتش و لطمات جبران‌ناپذیر بر تمامیت سرزمینی یک کشور خواهد شد. در این ارتباط، شرایط لیبی و یمن در دوره پسا قذافی و صالح شاهدی بر غلبه تعهدات فردی نیروهای نظامی - امنیتی بر تعهدات ملی ایشان می‌باشد.



## نتیجه‌گیری

قرارداد اجتماعی یک نهاد اجتماعی به حساب می‌آید که پیشینه تاریخی آن تاثیر بسزایی در موفقیت یا شکست آن دارد. همان طور که در طول این نوشتار مورد اشاره قرار گرفت، قرارداد اجتماعی جهان عرب از ابتدای شکل‌گیری فاقد ریشه‌های داخلی بود. در این ارتباط، تاثیرات محیط بین‌الملل و بازیگران بزرگ در تمامی مراحل سیر تحولی آن از عدم تا فرسایش قابل مشاهده است. در سال‌های اولیه ظهور نظام دولت مدرن در خاورمیانه عربی، نظام سیاسی حاکم صرفاً رسالت خود را تامین منافع طبقه حاکم و رفع نیازمندی‌های اقتصادی بازیگران بزرگ محیط بین‌الملل می‌دانست و برخلاف الگوی دولت مدرن اروپایی در آن دوران به هیچ وجه نسبت به مطالبات جامعه مربوطه پاسخگو نبود. در این ارتباط، تحولات ایجاد شده برای تسهیل حکمرانی توسط بازیگران بین‌المللی (بریتانیا و فرانسه) که دوره پسا جنگ جهانی اول در چارچوب برنامه قیمومیت جامعه ملل در منطقه حضور داشتند زمینه را برای ظهور نسلی مهیا ساخت که در سال‌های آتی اولین قرارداد اجتماعی جهان عرب را بوجود آوردند.

شکل‌گیری قرارداد اجتماعی اولیه در جهان عرب نتیجه دو روند توأمان منطقه‌ای (استقلال‌گرایی و ضد امپریالیسم‌گرایی) و بین‌المللی (پایه‌گذاری اقتصاد لیبرالی و شروع امپریالیسم مالی نوظهور امریکا) بود که الگوی خاصی از قرارداد اجتماعی را رقم زد. در این الگو، نظام‌های سیاسی حاکم در ازای رفع نیازمندی‌های اقتصادی-اجتماعی مردم، خواهان جلب حمایت سیاسی آنها بودند؛ در این دوران جوامع عرب شاهد مجموعه‌ای از نظام‌های سیاسی اقتدارگرا در دو شکل جمهوری و پادشاهی بود که حق اعتراض به ساختار نظام سیاسی یا جهت‌گیری‌های کلان حکومتی برای مردم وجود نداشت. در این بستر، نقش بین‌الملل در نظام‌های جمهوری از حیث واکنش به اعمال نفوذ امپریالیسم و جلوگیری از استقلال کشور و دخالت‌های قدرت‌های بزرگ بویژه ایالات متحده در نظام‌های پادشاهی در راستای اجرای برنامه‌های اصلاحی با هدف تقویت بازیگران هم‌پیمان در برابر کمونیست جهانی، الگوی جدیدی در تدوین رابطه خاص بین دولت-مردم در منطقه مورد بحث ایجاد کرد.

قرارداد اجتماعی یاد شده عمری کمتر از ۳۰ سال داشت؛ چرا که بواسطه تغییر و تحولات عمده در محیط بین‌الملل نظیر افزایش فزآینده قیمت نفت در بازارهای

بین‌المللی و تلاش‌های امریکا برای جانشینی دلار بجای طلا بعنوان پشتوانه نظام‌های اقتصادی و تبدیل دلار به واحد پول بین‌المللی در مسیر فرسایش قرار گرفت؛ چرا که تحولات مذکور شرایط جدیدی را برای تمامی کشورهای جهان سوم از جمله دولت‌های عرب رقم زد. در این بستر، کشورهای جهان سوم (اعم از نفتی و غیرنفتی) از یک سو بواسطه افزایش قیمت نفت متحمل فشارهای شدید اقتصادی شدند و از سویی دیگر برای پیاده‌سازی الگوی جدید اقتصادی نئولیبرالیسم از سوی نهادهای پولی و مالی بین‌المللی تحت فشار قرار گرفتند. شایان ذکر است برنامه مذکور در چارچوب راهبردهای اقتصادی نوین ایالات متحده برای جهان صورت گرفت و برای جهان عرب نتیجه‌ای جز فرسایش و فروپاشی قرارداد اجتماعی مذکور نداشت. برجسته‌ترین نتیجه تغییر نظام اقتصادی در جهان عرب؛ کوچک شدن طبقه متوسط، کاهش پایگاه اجتماعی نظام سیاسی بواسطه محدودسازی امکانات رفاهی و در نهایت شکاف عمیق اجتماعی در بستر الگوی سرمایه‌داری رفاقتی در منطقه بود. این تحولات در نهایت زمینه‌ساز بروز ناآرامی‌های مختلف در جهان عرب بویژه جمهوری‌های غیر نفتی گردید که تجلی‌نهایی آن را می‌توان در ناآرامی‌های فراگیر جهان عرب مشاهده کرد. به نظر می‌رسد ناآرامی‌های مذکور که از اواخر سال ۲۰۱۰ آغاز و تاکنون به طور پراکنده ادامه دارد ناشی از قرارداد اجتماعی ناکارآمد در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای عربی می‌باشد.

قرارداد اجتماعی کنونی در جهان معاصر عرب بواسطه نواقص ساختاری بجای مانده از دوره‌های پیشین قادر به پاسخگویی نیازهای کنونی جوامع مذکور نیست. امروزه یکی از راهکارهای بازتعریف قرارداد اجتماعی در کشورهای عرب، دستیابی به شاخصه‌های تعریف شده توسعه انسانی است که بواسطه ضعف سیاسی- اقتصادی دولت امکانپذیر نیست. بر این اساس، وجود بخش خصوصی مستقل و قدرتمند بعنوان نیروی کمکی دولت برای بهبود وضعیت اقتصادی مردم، حل معضل بیکاری جوانان اجتناب‌ناپذیر است. با این حال، انجام اصلاحات اقتصادی برای ارتقای سطح توسعه انسانی نیازمند انجام اصلاحات سیاسی و تشکیل نهادهای نظارتی قوی برای کنترل روند تعدیل و واگذاری اموال عمومی به بخش خصوصی بدور از روابط شخصی و فسادهای رایج در جهان عرب می‌باشد. به طور کلی قرارداد اجتماعی عربی جدید نیازمند آن چیزی است که در

نظام‌های دموکراتیک با نام "تفکیک قوا" از آن یاد می‌شود. تا زمانی که بخش‌های مختلف نظام سیاسی حفظ جریان کنونی قدرت را به هر قیمت هدف خود تعریف کنند و خود را به جامعه مربوطه پاسخگو ندانند امکان تشکیل قرارداد اجتماعی جدید و قدرتمند عربی بسیار دور از انتظار است.

### تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

### ORCID

Mehdi Zibaei



<https://orcid.org/0000-0000-5600-8552>

### منابع

- تنهایی، حسین ابوالحسن، (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی نظری*، تهران: انتشارات بهمن برنا.
- زکی، محمد علی، (۱۳۹۲)، «آموزش جامعه‌شناسی و پیش تاریخ: کاربرست نظریه سی رایت میلز»، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، دوره جدید، شماره ۷۰.
- ستاری، سجاد، (۱۳۹۵)، «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای (ماهیت، امکان و نحوه وجود)»، *فصلنامه علمی-پژوهشی دولت‌پژوهی*، دوره ۲، شماره ۵.
- صدیقی، بهرنگ، (۱۳۹۳)، معرفی و بررسی کتاب: «جامعه‌شناسی مردم‌مدار "خوب" / جامعه‌شناسی مردم‌مدار "بد" بازخوانی جامعه‌شناسی خودمانی با عینک پیش جامعه‌شناختی»، *اثر حسن نراقی، مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۵، شماره ۳.

### References

- Beinin, Joel, (2001), *Workers and Peasants in the Modern Middle East*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bogaert, Koenraad, (2013), "Contextualizing the Arab Revolts: The Politics behind Three Decades of Neoliberalism in the Arab World", *Middle East Critique*, Vol. 22, No. 3.
- Cammett, Melani and Diwan, Ishac and Richards, Alan and Waterbury, John, (2015), *A Political Economy of the Middle East*, Colorado: Westview Press.

- Carnegie Endowment for International Peace, (2017), “Arab Fractures: Citizens, States, and Social Contracts”, available at: <https://carnegieendowment.org/2017/02/01/arab-fractures-citizens-states-and-social-contracts-pub-66612>.
- Devarajan, Shantayanan & Ianchovichina, Elena, (2017), “A Broken Social Contract, Not High Inequality, Led to the Arab Spring”, *Review of Income and Wealth*, Series 64, No. S1.
- Dunne, Charles W., (2019), “From the Arab Spring to—What, Exactly? 2011 and 2019 Compared”, Arab Center Washington DC., available at: [http://arabcenterdc.org/policy\\_analyses/from-the-arab-spring-to-what-exactly-2011-and-2019-compared/](http://arabcenterdc.org/policy_analyses/from-the-arab-spring-to-what-exactly-2011-and-2019-compared/).
- Eibl, Ferdinand, (2017), “The Political Economy of Energy Subsidies in North Africa: The Untold Story”, Oxford Institute for Energy Studies, August 2017, available at: <https://www.oxfordenergy.org/wpcms/wp-content/uploads/2016/08/The-Political-Economy-of-Energy-Subsidies-in-North-Africa-the-untold-story-SP-38.pdf>.
- Gelvin, James L., (2015), *The Arab Uprisings: What Everyone Needs to Know*, New York: Oxford University Press.
- Gelvin, James L., (2020), *The Modern Middle East: A History*, New York: Oxford University Press.
- Ghanem, Hafez, (2016), “The Arab Spring, Five Years Later: Toward Greater Inclusiveness”, Volume 1, Brookings Institution Press, 5 January 2016, available at: <https://www.brookings.edu/events/the-arab-spring-five-years-later-toward-greater-inclusiveness/>.
- Ghosh, Palash, (2011), “Current protests in Egypt recall Bread Riots of 1977”, IBTimes, available at: <https://www.ibtimes.com/current-protests-egypt-recall-bread-riots-1977-260443>.
- Gause, Gregory, (2014), “Beyond Sectarianism: The New Middle East Cold War”, Brookings Doha Center, available at: <https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/06/English-PDF-1.pdf>.
- Hamanaka, Shingo, (2016), “Demographic Change and its Social and Political Implications in the Middle East”, *Asian Journal of Comparative Politics*, Vol. 2, No.1.
- Hobson, John M. and Lawson, George & Rosenberg, Justin, (2010), “Historical sociology”, in Robert A. Denemark, (ed.), *The International Studies Encyclopedia*, Oxford: Wiley-Blackwell.

- Kabbani, Nader, (2019), "Youth Employment in the Middle East and North Africa: Revisiting and Reframing the Challenge", Brookings Institution Press, February 2019, available at: [https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2019/02/Youth\\_Unemployment\\_MENA\\_English\\_Web.pdf](https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2019/02/Youth_Unemployment_MENA_English_Web.pdf).
- Karasapan, Omer, (2015), "Toward a new social contract in Tunisia", The Brookings Institution, available at: <https://www.brookings.edu/blog/future-development/2015/10/27/toward-a-new-social-contract-in-tunisia/>.
- Kirkpatrick, David D., (2018), *Into the Hands of the Soldiers: Freedom and Chaos in Egypt and the Middle East*, New York: Penguin Books.
- Levine, Mark, (2013), "Theorizing Revolutionary Practice: Agendas for Research on the Arab Uprisings", *Middle East Critique*, Vol. 22, No. 3.
- Matin, Kamran, (2013), *Recasting Iranian Modernity: International Relations and Social change*, New York: Routledge Taylor & Francis Group.
- MENA Economic Monitor, (2015), "Towards a New Social Contract", available at: <http://documents.worldbank.org/curated/en/202171468299130698>.
- Mhadeen, Barik, (2017), "What Social Contract Do Arab Youth Want?", 17 December 2017, available at: <https://worldview.stratfor.com/article/what-social-contract-do-arab-youth-want>.
- Milton-Edwards, Beverley, (2011), *Contemporary Politics in the Middle East*, Cambridge: Polity Press.
- Rosenberg, Justin, (2006), "Why is There no International Historical Sociology?", *European Journal of International Relations*, Vol. 12, No. 3.
- Springborg, Robert, (2018), "Deep States in MENA", *Middle East Policy*, Vol. 25, No. 1.
- United Nations Development Programme, (2019), "Leaving No One Behind Towards Inclusive Citizenship in Arab Countries", available at: [http://www.arab-hdr.org/UNDP\\_Citizenship\\_and\\_SDGs\\_report\\_web.pdf](http://www.arab-hdr.org/UNDP_Citizenship_and_SDGs_report_web.pdf).
- Watenpaugh, Keith David, (2014), *Being Modern in the Middle East*, New Jersey: Princeton University Press.